



اعضای انجمن اخوت اسلامیة (پاریس ۱۹۰۸)

از: ایرج افشار

سندی دیگر از دهخدا

ترلد دهخدا در عده‌ای از کشورهای جهان گرفته می‌شود آن تصویر را دوباره به چاپ می‌رسانیم تا علاقه‌مندان اطلاع داشته باشند. از آقای دکتر حسین پیرنیا اظهار امتنان می‌شود که این عکس نفیس را برای چاپ در اختیارم گذارده‌اند.

وقتی که با آقای تقی صحبت از دکتر جلیل خان در میان بود فعالیت‌هایی که او با دهخدا و معاضد السلطنه و دیگران بر ضد محمد علی شاه می‌کرده‌اند و منجر به تجدید انتشار روزنامه صور اسرافیل در ابوردون شده بود، ایشان یاد آور شد که جلیل خان دو سال بعد از آن قضایا رساله‌ای در دفاع از خود در قبال تهمت‌هایی که مخالفانش در تهران و از جمله مجمع اتحاد و ترقی نسبت به او عنوان کرده بودند و او را از همکاران ظل السلطان سربرده بودند نشر کرده بود و در آن رساله شمه‌ای از فعالیت‌های علیه محمد علی شاه در پاریس بیان شده است. جلیل خان درین جزوه که «زدی ضربتی سربستی نوش‌کن» نام دارد در جمادی الاولی ۱۲۲۸ در پاریس نشر شده است اسامی کسانی را که در آن وقت در پاریس بوده‌اند آورده است. جلیل خان درین رساله «دفاع» نوشته است:

در شماره ۱۶۷ نگین عکس دسته‌جمعی از ایرانیان و ترک‌هایی که در سال ۱۹۰۸ در پاریس تجمع کرده و مجمعی ترتیب داده بودند چاپ شد. در آن عکس امین الملک مرزبان و معاضد السلطنه پیرنیا و میرزا محمد خان قزوینی (سه نفر دست چپ از ردیف اول) شناخته شد و نفر سوم از دست راست یکی از رجال خاندان هدایت است نه مخبر السلطنه هدایت. چون در نوشته‌های ابوسعون نام دکتر جلیل خان تقی آمده بود احتمال می‌دادم که درین عکس جلیل خان هم حضور داشته است و چون عکس اورانمی شناختم به دوست فاضلم آقای حسین تقی اعزاز برادرزاده جلیل خان مذکور که از قدمای اخیار و صاحب اسناد و مدارک زیادی از عصر قاجارست و در ساخت رجال قرن گذشته و اجداد صلاحیت مراجعه کردم. ایشان به محض دیدن عکس نفر چهارم از دست راست (بهلوی میرزا محمد خان) را شناخت و فرمود که این شخص میرزا علی اکبر خان دهخداست و گفت که جلیل خان درین عکس دسته‌جمعی نیست. بهر تقدیر بمناسبت اینکه دهخدا در آن عکس شناخته شده است و در سال ۱۹۸۰ میلادی به نائید یونسکو جشن صدسالگی

«مقصود آن است که در بعضی از جرائد فارسی زبان اشاره به مفسدین پاریس گشته و اسم جمعی را که به هیچ وجه منالوجه مناسبت و ارتباط باهم ندارند ذکر می کنند ازین قرار : شاهزاده ظل السلطان و پسرهایش ، سعدالدوله و برادرش ، شاهزاده سالار الدوله ، پرنس فریدون خان (پسر مرحوم پرنس ملکم خان) ، مصدق السلطنه ، منیف السلطنه ، مسیورنارد فرانسوی ، تیکران ارمنی و این بنده ناچیز که تاکنون فی الحقیقه گمنام و ضعیف بوده ولی ازین بعد به کوری چشم حسود عنود با تائید رب جلیل مشهور در ظل حمایت حق پرستان و ملت پرستان غیور بر زور قوی خواهم بود...»

آنچه ازین رساله برای تاریخ عصر استبداد صغیر مهم تر است صورت اسامی حدود صد نفر از اشخاصی است که در آن زمان (یعنی دوره استبداد صغیر) در پاریس بوده اند و عده ای از آنها در فعالیت های ضد شاه کم و بیش شرکت می کرده اند و این صورت در صفحات ۲۱ تا ۲۲ رساله مذکور چاپ شده است.

دیدار از نقی اعزاز موجب شد که به نامه ای بسیار مهم از دهخدا دست یافتیم و آن مکتوبی است در چهارده صفحه که تاریخ دقیق تحریر آن معلوم نیست و نیز معلوم نیست به کی نوشته شده است. این نامه جزو کتابخانه مرحوم اعلم الدوله نقفی بوده و به آقای حسین نقفی اعزاز رسیده است.

نامه از استانبول نوشته شده است و از مطالب آن برمی آید که مسلماً مربوط است به موقعی که به علت واقعه محاصره تبریز از طرف شورای دولتی عین الدوله روسها آذوقه نداشتن اتباع خارجی مقیم تبریز را بهانه ساختند و متعاقب آن قشون به آذربایجان آوردند و سالها به تبریز وارد شدند. این واقعه در ۸ تا ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۲۷ (اول مه ۱۹۰۹) روی داد. محمدعلی شاه در قبال این حادثه تلگرافی دایر بر «اعطای مشروطه و عفو عمومی» به علمای تبریز فرستاد. حرکت روسها و تلگراف محمدعلی شاه عده ای از آزادیخواهان داخل ایران را به وحشت افکند و آنها را به مدارا و مماشاة با محمدعلی شاه متمایل کرد و نتیجه آن شد که «کمیته واسطه» در تهران به وجود آمد که البته نتوانست کاری انجام دهد و پاشیده شد.

در خارج از ایران هم عده ای به این عقیده گرویدند که باید با محمدعلی شاه کنار آمد تا مگر مشکل سیاسی مملکت از میان برود و مشروطیت اعاده گردد. دهخدا بموجب نامه ای که اینک معرفی می شود ازین زمره بود. او درین مکتوب نوشته است:

«آخرین صدای هل من ناصر این خالک حقگذار الان در آخرین میدان جنگهای حیاتی خودش بلند است و به شهادت عقلای مقتصد از دوسال پیش و تصدیق تجارب تندروان فکرالیسوم علاج واحد امروز اصلاح ذاتالبین و گرفتن همان طریقه حقه است که شخص مقدس عالی مدتها پیش فریاد می زدید و من بنده با سایر همقدمان سریع السیر هر دو طرف پس از ورود قشون روس به صحت آن معتقد شده ایم. همان نمی گم که امروز دیگر نه در ایران و نه از مهاجرین و نه از خود خواهان دربار و نه از عشاق وطن کسی باشد که منکر لزوم عاجل پیروی این نقشه مقدس باشد و دیربازود به حسن مساعدت اعلیحضرت اقدس همایونی و وطن پرستان بیغرض این نقشه به معرض اجرا گذاشته می شود.»

در این عبارت دو نکته دقیق که ناشی از بروز حادثه ورود ناگهانی قشون روس و خطر ماندن آنهاست دیده می شود. یکی اینکه «تندروانی» را که طبعاً پیش ازین واقعه مقابل «عقلای

مقتصد» بوده اند درین هنگامه همراهی آنها دانسته است و اشاره اش در مرحله اول بدون هیچ تردید به شخص خودش است و از اینکه پس از عبارتی خود را «سریع السیر» خوانده است جای شکی باقی نمی ماند که مرادش از تندروان کسانی است که هیچ نوع امکانی را برای مماشاة با محمدعلی شاه نمی دیدند و ورود قشون روس مسیر فکری آنها را ناچار از تغییر کرد.

دوم اینکه چاره مملکت را در قبال ورود ناگهانی و بی دلیل قشون روس «اصلاح ذاتالبین» با دستگامه محمدعلی شاه دانسته است و این مسئله را همان راهی عنوان کرده است که مخاطب نامه از مدتها قبل از حادثه درست می دانسته است. ازین نکته شاید با تفحص در مراجع بتوان دریافت که مخاطب مکتوب چه کسی بوده است.

باری نامه دهخدا به این حساب مربوط می شود به ایامی چند پس از نیمه اول ربیع الثانی ۱۳۲۷ و چون در صدر نامه مورد گفتگو نوشته است «الان يك سال تمام است از دوره بدبختی تازه من می گذرد» و می دانیم که او پس از توپ بستن به مجلس (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶) مرتی در سفارت انگلیس بود و در نیمه دوم جمادی الثانی به تبعید فرستاده شد بنابراین اگر نامه مذکور را در اواخر ربیع الثانی نوشته باشد در اواخر جمادی الاولی تا اوائل جمادی الثانی ۱۳۲۷ تحریر کرده است. اهمیت خاص این نامه بیان عقائد سیاسی دهخدا در دوره اقامت او در استانبول است. البته مقداری از این عقاید حاصل شده از کوران توفد در اروپا و برخورد با رجال ایرانی و احتمالاً منورین اروپایی و مشکلات سیاسی ایران است.

قسمت نخستین این نامه شکوه و حکایت است از آنچه در طول مدت يك سال در بهداری از ایران بر او گذشت. درین نوشته با تعابیر ادبی و قلم صافی و مسلط سختیهای زندگی را چنین توصیف کرده است:

«الان يك سال تمام از دوره بدبختی تازه من می گذرد و يك شب نبوده که هزار مرتبه طبیعت برای تخفیف زحمت خود مرا به بشکوی با هزاران ناله های جانگداز دعوت نکرده باشد. ولی افسوس که علت بخت من آن درجه از حد را طی می کند که مسری تر از هروبای مبرمی به توسط پاکت و کاغذ هم میگرهای خودش را از اقصای بلاد زنده و مورتیه مخاطب می رساند. خط و امضای من در عرض این مدت برای خانواده من مایه هزار نوع خطر و اشکال شده و حالا چندماه است که با کارت باز و کلمه جامعه (من سالم ! شما چطورید؟) طرفین فتناعت می کنیم...»

در قسمتی دیگر ازین مکتوب باز بیانی در همین زمینه دارد ، می نویسد:

«بی اختیار سکوت این نیمه شب را مفتنم شمرده و به این مختصر یا مطول می خواهم ناله های حبس شده يك ساله را در سمع آن تنها و یگانه شنوای فریادهای مظلومانه ابراز کنم.»

در گوشه ای ازین نامه صریحاً شکوه و شکایتی می کند از رفتار جمعی از مهاجران ایرانی (یعنی رجال و برجستگانی که از ظلم محمد علی شاه به اروپا و عثمانی رسیده بودند) که در انظار مردم اروپا خوش آیند نبوده است و این همه دلالت دارد بر اینکه همه اقدامات و حرکات و مالیتهای مهاجرین ایرانی دانی می پسندیده و و هن آور می دانسته است. از جمله نوشته است:

«وقتی هیئت مهاجرین به اروپا رسیدند نطقهای ننگ آمیز و کلای ما و اعمال ناهنجار سران قوم نه چنان مایه مضحکه روزنامه های اروپا و نقل محافل های دنیا

بود که از باکو تا لندن يك نفر ایرانی بتواند بی هزار مرتبه خواهش مرك خودش را به اسم وطنش معرفی کند. و اگر خشونت پلتيك روس و عجله آنها در تصرف فوری ایران و ترس انگلیس بر منافع آسیای خود نبود بی هیچ شبهه در مقابل هر کوشش که از دست نوع ایرانی برآید تا امروز عقاید عامه که امروز کاری ترین عوامل پلتيك اروپاست به نام انسانیت روس رابه غصب ایران دعوت کرده است.

دهخدا به علت اقامت چندماهه در اروپا کاملاً متوجه اهمیت «عقاید عامه» شده و ورود قشون روس را متکی به عقاید عامه اروپائیان می داند. یعنی از این جهت که روسها نرسیدن آذوقه به مردم را نقض اصول انسانیت جلوه داده و به دنبال آن به غصب ایران پرداخته اند. در دنبال این مطلب نوشته است:

«باز این دفعه هم این حسن فضا چند روزی به لبریز شدن جام هستی و حیات ایران در ضمن يك سال افکار و دسائس شبانه روزی يك ملت دانامثل انگلیس فرجه داد. آیا با این فرجه موقتی هم انصاف است که معامله همین يك سال اخیر را بکنیم؟»

دهخدا به علت آشناسیدن با افکار اروپائی متوجه شده بوده است که زدرت تمدن ماشینی پیش از اهمیت حقانیت و مظلومیت ملل ضعیف است و به همین ملاحظه در دنبال اقامه مطلب مربوط به پیداشدن فرجه موقتی (که به نظر ما اشاره ای است به همان ماده مشروطیت توسط محمدعلی شاد) آن را ناشی از نظر انگلیسها دانسته نوشته است:

«آیا بعد از باختن این فرصت دیگر باز می توان به دعوی حقانیت و مظلومیت و هزار کلمه دیگر که در فرنگستان اراختراع کوچکترین ناخن گیری را ندارد متوسل شد. والله و هزار دفعه والله که عموم ما مشرقیها يك خیال مطابق با واقع و يك تصور حق درباره اروپائیهان داریم.»

دهخدا ضمن آنکه ملتفت بوده است که اروپا توجهی به مظلومیت و حقانیت دیگران ندارد، نتوانسته است که قدرت ماشینی غرب را نادیده بگیرد یعنی آنکه تلویحا آن را غیر مفید ندانسته است. عقیده دهخدا این است که:

«در اروپا به قلب و وجدان و حقانیت الان قرنهاست که مسخره می کنند. اروپائی بین و آشکار می گوید اصلاح دنیا و جواب دندان شکن من همان توسل به آلت حربیه من و به عباره آخری تشبیه به تمدن مکانیکی است. رحم، مروت، انصاف، جوانمردی، مظلومیت و حق ابداً نمی تواند دلیل مالکیت و تصرف باشد. اگر این الفاظ هزار دفعه معانی خود را منبسط تر کرده و فقط منزل و مقر اصلی خود را ایران قرار بدهد تا وقتی که ایرانی به اصلاح مملکت خود مقتدرو به اشتراك عمده تر منافع عمومی موفقی نشده است ابداً حق هیچ نوع استرحام و استمداد را ندارد بلکه تقدیر ترقی او را مشروعتین صیغه پلتيك لقمه حلال و حق طلق متصرف اول قرار می دهد و اروپا الان بکندل و یک زبان به شهادت حس این آخرین مهلت را ترجیحاً می دهد که یا ماباز بواسطه مزید هرج و مرجها و سوء اداره آخرین بهانه خود را هم از دست داده باشیم و یا بواسطه يك حرکت سریع و چابکی معجزمانند گلیم خود را از آب کشیده و برای يك مدت طولانی حیات خودمان را تامین کنیم.»

در راه اصلاح مشکلات مملکتی متوجه به فقر مادی و معنوی می شود و به طعنه نوشته است که «اما با کدام قوه و به توسط کدام

بیزمارکها». طعنه دهخدا درین نکته است که ایران بیزمارک ندارد. خوب متوجه بوده است که:

«افقرمادی و معنوی مانده به آن در که قریب به فنا رسیده است که به تصور بیاید. کیسه و مغز هر دو تهی است و از این روراه امید از شش جهت مسدود است. گیرم ده سال دیگر هم ریش بهن فلان بقال و شکم برآمده فلان چراغچی زینت اطاق آینه کاری پهلستان شده ده سال دیگر هم احکام فضا جریان درباریان استخوانهای پوسیده شهر بابکی و بگریندی (؟) رابه تزلزل در آورد؟ آیا در مقابل این سپیل خواهشهای وقت و اقیانوس عقاید عامه دنیا باز می توان روس را اقناع کرد و انگلیس را با گریه فلان وطن پرست و ندبه فلان جاه طلب ساکت نگاه داشت. والله این آخرین مهلت است و دیگر هیچ وقت ایرانی وی این چند روز استراحت موقتی را هم نخواهد دید.»

موضوع نبودن «آدم» یعنی رجل سیاسی از نکته هایی است که مفداری ازین نامه مفصل بدان اختصاص یافته و بطور تداعی معانی دهخدا را متوجه کرده است که باید اشخاص لایق و دانایه مجلس دوم راه بیابند در روزنامه سروش (اسلامبول) هم در همین موضوع مقاله ای دارد. باری در نامه خود می نویسد:

«افحق الرجال ایران آن بلای مبرمی است که سوء عاقبت این ملت بدبخت را به تجلی آفتاب می نمایاند. برای اداره يك مملکت عقل، علم و کار لازم است. بدون این سرمایه اولیه تصور حیات این مملکت یقیناً ناشی از نوعی جنون است و برای این هر سه این اصول حیاتی هر مرد لازم، و اگر بازار چاره و طریق نجاتی برای این مملکت باشد در رعایت انتخاب افقه و اقدام در ادارات اولیه مملکت و مخصوصاً پارلمان و سیاست.»

از این اشاره به تفصیلی می پردازد در باب نحوه انتخاب و کلای مجلس و آن را مبتنی بر «تجارب اخیر» خود می کند و این تجارب اخیر او بیشتر ناظرست به دونا مه اقبال السلطنه ماکونی و شیخ خزعل که در استانبول به دستش افتاده بوده است و معلوم می شود که آن دو رئیس قوم و قبیله از اینک عشایرشان در انتخابات مداخلت نداشته اند شکایت کرده بوده اند.

می دانیم که انتخابات مجلس اول طبقاتی بود و نویسندگان مقررات انتخابات به عمد و یا به سهو عشایر ایران را به حساب نگرفته بودند و طبقات شهری مورد نظر بودند. درین خصوص دکتر فریدون آدمیت در کتاب بی بدیل «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۵) قسمتی از فصل «نخستین تجربه انتخاباتی» را به مساله نمایندگی ایلات اختصاص داده است و مذاکراتی را که در مجلس اول شده بود بطور روشنی به تجزیه و تحلیل کشانیده (ص ۲۵۲ - ۲۵۹).

دهخدا در زمان نگارش نامه سیاسی خود که نوید تشکیل مجلس دوم و شروع انتخابات را شنیده بود به یاد حق از دست رفته عشایر افتاده و نوشته است که نامه های اقبال السلطنه و شیخ خزعل:

«به اندازه ای يك خطای كوچك ابتدایی را در نظر بنده بزرگ کرده که خیلی عامیانه می خواهم عرض کنم. عمده خرابی فقط و فقط ازین عمل ناشی شد که نصف عمده و نصف کاری تر مملکت را که به اسم ایلات و عشایر خوانده می شوند از انتخاب محروم کرده و آنها را در سلك حیوانات عجماء مملکت محسوب داشتیم.»

دهخدا در این موضوع از نامه عبارتی از نامه اقبال السلطنه (ظالم و سفاک مشهور) را نقل می کند که نوشته است «آیا ایل ماکوومن که سلطنت يك قسمت مملکت را به حکم قوت در دست داشتیم از صنف دلاک و رنگرز هم در این مملکت کمتر حق داشتیم که بهیچوجه نباید از مادر امور عمومی مشاوره نشود...»

دهخدا حق رای ندادن به مردم ایلات و عشایر را سبب ایجاد کینه و بغض آنها می داند. نوشته است :

«حقا و حکما اگر ملت ایران بخواهد این دفعه از نتایج مجلس بهره مند باشد باید این قوه بزرگ را با خود هم دست کند و از وجود آن منتفع شود و شخص حضرت مستطاب عالی امروز به حکم وجدان مکلفید که به هر نحو که می توانید و به هر قوه ای که در خودتان سراغ دارید مسئله انتخابات از قبایل را جزو پروگرام انتخابات بکنجانید و این سیل بزرگ را که در صحراها هدر می رود بلکه گاهی مایه خرابی می شود در مجرای طبیعی انداخته و از وجود آن به این صحرای خشک خدمت کنید.»

نکته ای را که دهخدا درباره لزوم اعطای حق انتخاب کردن به افراد ایلات متذکر شده است در پروگرام سیاسی «انجمن برادران» نیز می بینیم که چندماه قبل از نامه دهخدا در همان استانبول عنوان شد. بودو این انجمن از جمعی ایرانیان مقیم عثمانی در استانبول تشکیل شده بود. سید جواد برادر سید حسن تقی زاده که در آن وقت در استانبول بود و اخبار فعالیتها را به تقی زاده می فرستاد در نامه مورخ ۲۲ شوال ۱۳۲۶ که به کمبریج نوشته است متذکر برنامه انجمن مذکور شده است و ماده سوم پروگرام آنان را به شرح زیر نقل کرده است: «دادن حق وکیل فرستادن به ایلات و عشایر». تفصیل مطلب مربوط به این نامه و برنامه انجمن برادران در کتاب «مشروطیت و تقی زاده» گفته خواهد شد.

نکته دیگری که دهخدا در مکتوب سیاسی خود بدین برداشته تشخیص صلاحیت و تعیین نوع و فردا شخص خاصی است که باید در مجلس دوم عضویت داشته باشند. درین قسمت است که مصرحا اعتقاد خود را بر ارجحیت کسانی که با تمدن اروپائی آشنایی یافته اند ابراز می کند و حضور و دخالت آنان را در امور آتی مملکتی مفید و صلاح می داند. اما جای عجب است که به چه علت فریفته گردی مانند امیراعظم هم شده و او را آندیدای نمایندگی مجلس کرده است. دهخدا در حمایت از این امیراعظم نامه مفصل چند صفحه ای هم به معاضد السلطنه دارد که در کتاب «مبارزه با محمد علی شاه» شرح آن خواهد آمد و عجیب تر آنکه امیراعظم در زمان حکومت گیلان طی تلگرافی به تقی زاده از نیشهای «دخو» در «چرند برند» نسبت به خود اعتراض کرده است.

باری دهخدا در موضوع انتخابات می نویسد:

«و مسئله دوم که از اولی بمراتب مهمتر است سعی در انتخاب عده کافی از اشخاصی است که عارف به مسائلک وقت و موافق عصر باشند... اداره امور مملکت امروز آشنائی به اموراتاری عصر حاضر می خواهد و آنکه دو روز در مدرسه های جدید مانده باشد یا یک زبان خارجه ناقص تحصیل کرده باشد هزار مرتبه به قضای این حوایج نزدیکتر است... نمی گویم واقعا امروز رشته عموم امور مملکت را باید به دست چهار نفر طفل فرنگ دیده یا اروپا تحصیل کرده داد بلکه عرض می کنم که باید به روسیله ای شده عده ای این قبیل اشخاص را به روسیله که هست در مجلس زیاد کرد و اطلاعات آنها را ضمیمه تجارب پیر مردان قوم کرد...»

دهخدا در دنبال این عقیده چهار نفر را برای نمایندگی مجلس که خارج از ایران بوده اند معرفی کرده است: اول از همه میرزا محمد خان قزوینی و بعد امیراعظم و سومی و چهارمی حسین خان دانش و کمال بیگ صباح. در مورد امیراعظم اشاره ای هم دارد به اینکه او «شهید اغراض الفصح المتکلمین (۱) و طمع سید عبدالله» شده بوده است. در توصیف



چهار نفر مذکور می گوید «در معارف جدید و علوم عصر حاضر درجه ای راییموده اند که می توان امروز آنها را به هر کار انداخت و از وجودشان همه نوع انتفاع برد»

آخرین نکته ای که ازین نامه استنباط می شود این است که در آن وقت احتمال تشکیل مجلس سنا هم بوده است. دهخدا می نویسد:

«و باز برای اتمام عرائض خودم عرض می کنم اگر امروز سنا و پارلمان بخواهد با اعضای سابق تشکیل شود چه حضرت مستطاب عالی و چه هر عاقل دیگر باید امروز به رفتن و هلاکت ایران یقین کرده و از حالا خودتان را از کارهای عمومی کنار کشیده و منتظر دست نیسی پیشینیتان»

□

عقیده دهخدا درباره قزوینی را دیدید، اینک عقیده قزوینی نسبت به دهخدا را بخوانید. قزوینی که یکی از کاندیداهای دهخدا برای مجلس دوم بود (و می دانیم که با دهخدا دوستی قدیم داشت و در مقالات پیش دیدیم که به دهخدا کمک و مساعدت در تصحیح صورت اسرافیل کرده بود و چندی با هم زندگی می کرده اند) ضمن شمه ای که درباره دوران اقامت خود در پاریس و معاشرت با دهخدا نوشته است این عبارت برآز احساس را آورده است:

«در این مدت توقف خود در پاریس با آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا نویسنده مشهور که در آن اوقات در اوایل استبداد صغیر در جزو مهاجرین ملی به پاریس آمده بودند تجدید عهد مطول مفصلی نمودم. در تمام مدت اقامت معظم له در پاریس من اغلب اوقات را در خدمت ایشان به سر می بردم و از موانست با آن طبع الطف از ماء زلال وارث از نسیم صبا و شمال به غایت درجه محظوظ می شدم و فی الواقع متمتع می شدم که من از عمر در جهان بردم یکی همان ایام بود و آرزو می کنم که باز قبل از مرگ یکبار دیگر آن سعادت نصیب من گردد.»

(بیست مقاله قزوینی، جلد اول ص ۱۲)